



برای من مهم بود. همان طور که گفتم دوست دارم تجربه کنم و فکر می‌کنم که آدم نباید همیشه یک جور کار کند.

برای رسیدن به یک قصه و طرح چه پروسه‌ای برای شما تا جرقه‌زدن طی می‌شود خاصه فیلمنامه که در این آخری روند ملایمی دارد و پرحادثه نیست و گویی فقط یک واقعه در میدان دید است و مخاطب قرار است واکنش‌ها را تماشا کند؟ مثلاً درباره شکل عشق و نگاه عاشقانه آتابای چه طور به این فرم رسیدید؟

رسیدن به یک فیلمنامه و زمانی که یک شخصیت ساخته می‌شود پروسه خیلی اسرارآمیزی دارد و من به طور غریزی سعی می‌کنم بفهمم چه باید بسازم. مثلاً یادم می‌آید یک روزی در فصل بهار روزی به پیاده روی رفته بودم، هوا بسیار زیبا بود و شکوفه‌ها درآمده بودند، با خودم گفتم همین‌ها را ما باید در سینما نشان بدهیم؛ عشق و شعر را. موضوع دیگر شخصیتی بود که در ادبیات برای من همیشه جذاب بوده؛ نمایش یک آدم بیگانه‌ای که با محیط و اطرافش نمی‌تواند ارتباط برقرار کند. این شخصیت بیگانه در خیلی از آثاری که در ادبیات دوست داشتم حضور داشته است مثل آثار سلینجر؛ پلستر و حتی همین کتاب نزدیکی که ترجمه کرده‌ام. بگذارید اصلاً اینطور بگویم که همه ما یک جورهایی بیگانه ایم و احساس می‌کنیم در جامعه درست درک نمی‌شویم. و اما درباره بخش بعدی سوال که عشق هست هم باید بگویم که آتابای ارتباط سالم نمی‌تواند برقرار کند مغلوب همان مسائل

تامل شما به سمت تجربه این نوع روایت در خدمت قصه بیشتر بود؟

فرم برای من خیلی مسأله مهمی است و خیلی قبل‌تر از زمان فیلمبرداری سعی می‌کنم کم‌کم همراه با فیلم‌نامه آن را در ذهن خودم شکل دهم و مشخص کنم. در طول فیلم‌برداری هم باز بارها و بارها «فرم» خودش را برایم بازسازی می‌کند و این بازسازی به وسیله کنکاش و کشف آدم‌ها، دیدن و مشاهده کردن سر صحنه، حضور در کنار بازیگران، فیلمبرداری و به طور کل گروه، همین‌طور با دیدن و کشف سکوت محیط و فضای بین محیط اتفاق می‌افتد.

فیلم یک تحلیل شخصیت از یک شخصی در مرز ویرانی ارائه می‌دهد که خود شخصیت یعنی آتابای است و مراحل رسیدن به فروپاشی به درستی در دیالوگ‌های شیرین فیلم خودافشایی می‌کند، سیرری که از انتقام به خشم و از خشم به عشق و مهرپایی می‌رسد کاملاً ملموس است. چقدر شخص نیکی کریمی علاقه به ساخت فیلم‌هایی با کانسپت و ریشه روانشناسانه دارد و چقدر در این زمینه مطالعه و اهل معاشرت‌های حرفه‌ای با روانکاوان یا روانشناسان هستید؟

من به مباحث و موارد زیادی علاقه دارم یعنی چیزهای مختلفی هست که یکی از آنها روانشناسی است. شما به مطلب خوبی اشاره کردید. نه تنها همیشه درباره روانشناسی خوانده‌ام بلکه دو، سه سال قبل دوره‌ای دیدم که به واسطه اینها الان تقریباً می‌توانم روانکاوی انجام دهم. به هر حال شخصیت پردازی «آتابای» خیلی

درست در سینمایی که بیش از هر چیز نمایش اجتماع تسلوغ یا تصاویر پر از خشونت اپیدمی و همه‌گیر شده است. شما از پایتخت خارج و به قاب‌بندی و ثبت تصاویر کارت‌پستالی رسیدید، چه نیاز و احساسی بود که خواستید «آتابای» را با این فرم بسازید؟

بله؛ دلم می‌خواست هم خودم و هم بیننده فیلم با هم نفسی بکشیم. من جهان هر فیلمی را خیلی کشف و شهودی در ذهن خودم می‌سازم و می‌بینم. در مورد «آتابای» هم از قبل می‌دانستم که مافوق‌های وسیعی می‌خواهیم چرا که می‌خواهیم یک آدمی را گرفتار و مانده در قاب‌ها و دشت‌های بزرگ ببینیم.

برای شما چقدر ریسک داشت فیلمی بسازید که مجبور تان کند با زیرنویس مخاطب را نگاه دارید؟ به این فکر نکردید که ممکن است یک بخشی از مخاطب عام که اغلب هم کم‌حاصله هستند با خواندن متن خسته شوند و فیلم را از دست بدهند؟

خیر؛ به ریسکش فکر نکرده بودم! یعنی در حقیقت اصلاً به چنین مسأله‌ای فکر نکردم. می‌خواستم به قصه‌ای که در یک روستا یا یک شهر کوچکی می‌گذرد وفادار باشم؛ قصه‌ای از یک فرهنگ و اقلیم خاص به زبان همان محل و منطقه. فیلم و سینما برای من کشف دنیاهای تازه است حالا با درون خودم یادم‌ها. وقتی فیلم خوب می‌بینم یا کتاب خوب می‌خوانم زمانی است که حرفی نو بر دلم نشسته و دید و افق تازه‌ای در برابر چشماتم گشوده. دلم می‌خواست همین‌هم برای تماشاچی همراه با من اتفاق بیفتد. در واقع در یک دایره ذهنی. آن چیزی که با کشف و شهود به آن می‌رسیم، می‌تواند برای من لااقل مفهوم سینما را بسازد. در مورد «آتابای» هم همین بود و وقتی که یک فیلمی در یک اقلیم دیگری دارد ساخته می‌شود قطعاً همان زبان و شیوه خودش را دارد ولی واقعیتش این است که این سینما سینمای جمع و جوری است و در حقیقت هیچ حدسی نداشتم که مخاطب وقتی که فیلم را ببیند چه واکنشی نشان می‌دهد. ولی میدانستم که هر فیلم مخاطب خودش را پیدا خواهد کرد و قطعاً برای آن مخاطب مثل خود من؛ دیگر مهم نیست که فیلم زیرنویس باشد یا نباشد. در واقع مهم این است که با دنیای فیلم ارتباط برقرار کند و بخواند که در آن سهیم شود.

پرونده فیلمسازی شما نشان داده که با اینکه به قصه علاقه‌مند هستید اما فرم برای شما مسأله مهم‌تری است اما در «آتابای» بسیار بسیار در خدمت قصه، زیست‌بوم و روایت هستید.



بله؛ دلم می‌خواست هم خودم و هم بیننده فیلم با هم نفسی بکشیم. من جهان هر فیلمی را خیلی کشف و شهودی در ذهن خودم می‌سازم و می‌بینم. در مورد «آتابای» هم از قبل می‌دانستم که مافوق‌های وسیعی می‌خواهیم چرا که می‌خواهیم یک آدمی را گرفتار و مانده در قاب‌ها و دشت‌های بزرگ ببینیم.